

<https://www.aftabekherad.ir>

Trust in others – the concept of generalized trust

Dietlind Stolle¹

Salman Safdari

Social researcher, translator

Hasna Tohidifar

Social researcher, translator

Received: 2017/05/02

Accepted: 2017/05/15

Abstract

Trust is a public good that is essential in everyday social life and in relationships between individuals and human groups. In this article, by providing definitions of trust and listing its types, a very special form of trust, namely "generalized trust", is distinguished from other types of trust, and the causes and importance of its formation and productive mechanisms at the micro and macro levels are discussed.

Generalized trust includes the type of trust that considers the components of society regardless of social, identity and cultural affiliations and is not based solely on identifying individuals. This type of trust is expanding in modern societies due to the increasing complexity of modern communities, communication densities and the expansion of interaction fields. At the same time, this type of trust faces obstacles and limitations that cannot be fully realized. In this article, the author tries to explain generalized trust, compare and contrast the differences and similarities of this type of trust with other types of trust, including moral trust, identity-based trust, and rational trust, and explain its superiority with respect to the modern conditions of human communities. In this article, by using different models, it is determined that generalized trust is a tendency that originates in the institutional structures in which this type of trust has been developed and institutionalized.

In total, two important dimensions of the structure of social interactions have emerged in the sociological literature in the field of generalized trust: bridging interactions and bonding.

Keywords: trust, generalized trust, moral trust, identity-based trust, rational trust, social interactions, bridging, social bonding

اعتماد به دیگران - مفهوم اعتماد تعمیم یافته

Dietlind Stolle^۱

سلمان صفدری^۲

حسنا توحیدی فر^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲۰۲/۱۲

چکیده

اعتماد خیری عمومی است که حضور آن در زندگی روزمره اجتماعی و در روابط بین افراد و گروه‌های انسانی، امری ضروری است. در این مقاله با ارائه تعاریفی از اعتماد و برشمردن انواع آن، شکل بسیار خاصی از اعتماد یعنی «اعتماد تعمیم یافته» از دیگر انواع اعتماد متمایز شده است و به علل و اهمیت شکل‌گیری و مکانیزم‌های مولد آن در سطح خرد و کلان پرداخته شده است.

اعتماد تعمیم یافته شامل آن نوع اعتمادی می‌گردد که اجزای جامعه را صرفنظر از تعلقات اجتماعی، هویتی و فرهنگی مورد توجه قرار داده و صرفاً مبتنی بر شناسایی افراد نیست. این نوع اعتماد با توجه به پیچیدگی فزاینده اجتماعات نوین، تراکم‌های ارتباطی و گستردگی میدان‌های تعاملی در جوامع مدرن در حال گسترش است. در عین حال این نوع اعتماد با موانع و محدودیت‌هایی مواجه است که نمی‌تواند به طور کامل محقق شود. نویسنده تلاش دارد در این مقاله در عین تبیین اعتماد تعمیم یافته، تفاوت‌ها و تشابهات این نوع اعتماد را با سایر انواع اعتماد شامل اعتماد اخلاقی، اعتماد هویت‌محور و اعتماد عقلانی مورد تطبیق و مقایسه قرار دهد و برتری آن را با توجه به شرایط نوین اجتماعات انسانی تشریح نماید. در این مقاله با به‌کارگیری مدل‌های مختلف مشخص می‌شود که اعتماد تعمیم یافته گرایشی است که منشأ آن در ساختارهای نهادی بنا شده که این نوع اعتماد در آنها توسعه یافته و نهادینه شده است.

در مجموع دو بُعد مهم از ساختار تعاملات اجتماعی در ادبیات جامعه‌شناختی در حوزه اعتماد تعمیم یافته پدیدار شده است: تعاملات مبتنی بر پل زدن (Bridging) و پیوند اجتماعی (Bonding).

کلید واژه‌ها: اعتماد، اعتماد تعمیم یافته، اعتماد اخلاقی، اعتماد مبتنی بر هویت، اعتماد عقلانی، تعاملات اجتماعی، پل زدن، پیوند اجتماعی

^۱ این مقاله ترجمه مقاله Trusting Strangers – the Concept of Generalized Trust in Perspective به نویسندگی

Dietlind Stolle است. (2002) 31 özp,

^۲ پژوهشگر اجتماعی، مترجم - sn.safdari@gmail.com

^۳ پژوهشگر اجتماعی، مترجم

مقدمه

به یک غریبه اعتماد نکنید. هشدارهای این چنین و با ماهیت مشابه به طور فزاینده‌ای متعلق به واژگان زندگی روزمره ماست. ما آنها را در کتاب‌های سفر، بروشور کودکان و یا در وبسایت‌هایی که درباره ویروس‌ها آموزش می‌دهند، می‌خوانیم. در قوانین ایمنی کودک سازمان کودک کانادا، پیشنهاداتی از این قبیل که به تنهایی در خیابان‌ها راه نروید و به دنبال دوست و آشنا باشید، قابل مشاهده است. امنیت و ایمنی در همه عرصه‌های زندگی وجود دارد. جوانان، از سنین کودکی این پیام را دریافت می‌کنند که دنیا و جهان بیرونی خطرناک است. حوادث گزارش شده اخیر در رسانه نیز این پیام را تقویت می‌کند. جامعه مخاطره‌آمیز^۱ که برخی آن را پیش‌بینی نموده‌اند ممکن است به جامعه بی‌اعتمادی تبدیل شود که با ترس‌ها، تشویش‌ها و طلب حمایت، هرچه بیشتر متزلزل گردد. همان‌طور که اعتماد و اطمینان به یک عامل نادر تبدیل شده، قطعاً تعجبی نیست که بسیاری از محققان درباره این موضوع نگران باشند. اعتماد خیری عمومی است و برای افراد، جوامع، مناطق و کشورها اهمیت دارد؛ به طور کلی سطح بالای اعتماد به کاهش هزینه‌های مبادلات اجتماعی، کمک شایانی می‌کند. اعتماد، شک و عدم قطعیت درباره آینده و نیاز به ایجاد مستمر مقررات برای وجود رفتارهای فرصت‌طلبانه بین بازیگران را کاهش می‌دهد. اعتماد تمایل مردم به ریسک کردن برای تغییرات اجتماعی سازنده را افزایش می‌دهد (Tyler, 2001).

در این مقاله، شکل بسیار خاصی از اعتماد یعنی «اعتماد تعمیم‌یافته»^۲ را بررسی می‌کنیم. این پدیده مهم (اعتماد تعمیم‌یافته)، آمادگی بالقوه شهروندان برای همکاری با هم و آمادگی انتزاعی برای شرکت در تلاش‌های مدنی با یکدیگر را نشان می‌دهد. گرایش اعتماد تعمیم‌یافته فراتر از مرز تعامل چهره به چهره و اتحاد افرادی است که شخصاً شناخته نشده‌اند. این نوع گرایش به اعتماد، زمانی تعمیم می‌یابد که از موقعیت‌ها و ارتباط‌های خاص بین شخصی که در آن فرد به کسی که با وی همکاری و شراکت دارد و کاملاً بشناسد اعتماد می‌کند، فراتر برود. این نوع اعتماد حتی فراتر از مرزهای روابط خویشاوندی، دوستی و آشنایی می‌رود. در این زمینه، دامنه اعتماد تعمیم‌یافته باید از دامنه اعتماد نسبت به افرادی که فرد شخصاً می‌شناسد، متمایز گردد.

^۱. Risk Society

^۲. Generalized Trust

این شکل بسیار بدیهی اعتماد (یعنی اعتماد به کسانی که فرد شخصاً می‌شناسد)، اعتماد خصوصی^۱ یا شخصی شده^۲ نامیده می‌شود که حاصل تجارب ناشی از همکاری و تعاملات مکرر با افراد، شرکا و همکاران است، چه این افراد اعضای خانواده باشند و چه جامعه یا اعضای یک انجمن داوطلبانه. این شکل از اعتماد ممکن است با اعتماد تعمیم‌یافته مرتبط باشد که در ادامه بررسی خواهیم نمود. دامنه اعتماد تعمیم‌یافته نیز نیازمند متمایز شدن از اشکال مبتنی بر «اعتماد مبتنی بر هویت» است که تنها شامل کسانی می‌شود که فرد شخصاً آنها را می‌شناسد و همچنین افرادی که در طبقه اجتماعی هویتی که فرد در آن جای می‌گیرد. این شکل از اعتمادسازی ممکن است مبین چگونگی به وجود آمدن اعتماد تعمیم‌یافته باشد که در ادامه آن را بیشتر و روشن‌تر بررسی می‌کنیم:

ابتدا، اهمیت اعتماد تعمیم‌یافته بر مبنای نتایج ادبیات و نوشته‌جات تجربی اخیر مطرح می‌شود. سپس اعتماد تعمیم‌یافته را با دیگر مفاهیم اعتماد در ادبیات میان‌رشته‌ای به منظور بررسی دقیق‌تر ویژگی‌های خاص اعتماد تعمیم‌یافته مقایسه می‌کنیم. علاوه بر آن، منابع و خاستگاه‌های اعتماد تعمیم‌یافته و همچنین رویکردهای گوناگون مربوط به این مفهوم و یافته‌های تجربی مرتبط با ادبیات سرمایه اجتماعی را بررسی خواهیم کرد؛ بدینگونه علت و اثر اعتماد تعمیم‌یافته که اغلب به خوبی قابل شناسایی نیست، مشخص می‌گردد.

۱- اهمیت اعتماد تعمیم‌یافته

اعتماد تعمیم‌یافته بر سرمایه اجتماعی متمرکز بوده و با گرایش‌ها و رفتارهای مدنی مرتبط است (Fukuyama 1995; Putnam 1993, 2000). به نظر می‌رسد اعتماد تعمیم‌یافته عنصر مهمی در عرصه اجتماعی و سیاسی است. به ویژه در قلمرو سیاسی، اعتماد تعمیم‌یافته به شهروندان اجازه می‌دهد تا به کانون‌های خود در گروه‌های اجتماعی و سیاسی ملحق شده و آنها را قادر می‌سازد تا در طرح‌های شهروندی با سهولت بیشتری به هم بیونلند. در «حوزه اجتماعی»، اعتماد تعمیم‌یافته زیستن در جوامع دارای تنوع و گوناگونی اجتماعی را تسهیل می‌نماید و بردباری و مدارای اجتماعی را پرورش داده و پذیرش متقابل را ارتقاء می‌بخشد. زندگی در جوامع دارای تنوع و گوناگونی، با وجود اعتماد تعمیم‌یافته آسان‌تر، شادتر و قابل اطمینان‌تر است (Uslaner, 2002).

مکانیزم‌های متعددی وجود دارد که ممکن است به تسهیل همکاری و کنش‌های جمعی فراتر از اعتماد، کمک نماید. در «عرصه اقتصادی» ما با مکانیزم‌های بازار، قراردادها

^۱. Private Trust

^۲. Personalized Trust

و همچنین مجموعه‌ای از نهادهای نظارتی که جایگزینی برای فقدان اعتماد تعمیم‌یافته‌اند، مواجه هستیم (Lichbach, 1995). نظام قضایی، مقررات را اعمال و تخلفات را مورد پیگرد قرار می‌دهد و برخی از نهادهای خصوصی مانند بانک‌ها، دفاتر اعتباری و چند سازمان دیگر برای محدود کردن رفتارهای فرصت‌طلبانه مداخله می‌کنند (Zak and Knack, 2001). همچنین شماری از مکانیزم‌های نظارت غیررسمی از جمله انواع تنبیهات اجتماعی مثل مجرم دانستن نقض‌کنندگان هنجارهای اخلاقی و آسیب رسیدن به اعتبار کسانی که عمل غیرهنجاری انجام می‌دهند نیز در جامعه وجود دارد. با این حال، هیچ یک از این مکانیزم‌ها، سازوکاری مناسب برای اطمینان از همکاری در حوزه اجتماعی محسوب نمی‌شوند.

در «حوزه اجتماعی»، زندگی در غیاب اعتماد تعمیم‌یافته امکان‌پذیر است، چراکه در بسیاری از جوامع همکاری براساس ساختارهای سلسله‌مراتبی و وظایف متقابل صورت می‌گیرد، نمونه‌هایی همچون روابط مشتری‌مداری، شبکه‌های خویشاوندی، خانواده‌مداری، اعتماد خاص گرایانه برای اعضای یک گروه، اعتماد مبتنی بر شناسایی افرادی که یکدیگر را می‌شناسند (Banfield, 1958) و یا اعتبار مبتنی بر نوع‌دوستی، ممکن است مکانیزم‌های دیگری باشند که همکاری‌های اجتماعی را تسهیل می‌کند و بالاخره اینکه راه‌حلی ساختاری و نهادی نیز برای همکاری وجود دارد. اکسلورد^۱ استدلال کرده است که استراتژی «بده‌بستان متعادل» یا شکلی از پیوند بده‌بستانی با این تعریف، رابطه‌ای بلندمدت است که ویژگی آن تعمیق همکاری می‌باشد.

در عرصه مبادلات به جای اعتماد، هوقه^۲ استدلال کرد که ممکن است در پس همکاری‌های صلح‌آمیز گروه‌های فرهنگی که در گذشته مخالف هم بوده‌اند، رابطه بده‌بستانی وجود داشته باشد. در متن مسائل عمومی، الینور^۳ و همکارانش بعد از سال‌ها مطالعه به این نتیجه رسیدند که قوانین عادلانه و سالم برای توسعه همکاری توأمآ ایجاد شده و تعمیق می‌یابند (Ostrom, 1990, 2001).

با این حال حتی با وجود چنین مکانیزم‌های جایگزینی، دلایل فراوانی وجود دارند که مبین علت پایداری اهمیت اعتماد تعمیم‌یافته به عنوان بخش مهمی از سرمایه اجتماعی در جوامع مدرن است. افزایش تحرک مکانی و اجتماعی، رشد نقش تفکیک‌پذیری^۴ و رشد ارتباطات، باعث ایجاد روابط اجتماعی با نوسان بیشتر، وضعیت و شرایط اختصاصی تر و

^۱. Axelrod (1984)

^۲. Hooghe (2002), Liesbet Hooghe (Political Scientist)

^۳. Ostrom Elinor

^۴. Segmentation

متنوع تر شده است. جوامع مدرن به خصوص غنی از مبادلات و معاملات است (Crenshaw, 1997: 93) و بسیاری از مبادلات ما به طور فزاینده با کسانی است که آنها را نمی‌شناسیم.

افزایش تقسیم کار اجتماعی بر گوناگونی و تنوع بیشتر نقش‌ها و تعاملات اجتماعی دلالت دارد. این به معنای تعدد و افزایش گزینش‌ها و فرصت‌ها برای افراد است. در حقیقت، به افزایش تحرک جغرافیایی، مهاجرت و اختلاط قومی و مذهبی، افزایش کثرت در دیدگاه‌ها و سبک‌های زندگی و همچنین سهولت دسترسی به سایر فرهنگ‌ها نیاز است و مقدمه‌ای برای توسعه منابعی است که به افراد برای رفع تفاوت‌های اجتماعی کمک می‌کند. این وضعیت برای بهره بردن از انتخاب‌های متعددی که در حال بروز است ضرورت دارد و ممکن است مردم در این شرایط، نوع خاص و انتزاعی از اعتماد را پدید آورند که این نوع اعتماد دایره‌ای گسترده و بسیط دارد. به همین دلیل این نوع اعتماد می‌تواند در بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی مختلف به کار برده شود در حالی که افراد نیازی به رابطه شخصی با دیگران که طرف مبادله آنها هستند، ندارند (Eckstein, 1988). در نتیجه باید از اعتماد بسیار شدید و یا آنچه برخی به آن اعتماد خاص گرایانه^۱ می‌گویند که براساس روابط درون گروهی تعریف شده است، کاسته شود. این در حالی است که باید اعتماد کم یا بسیط اما با شعاع گسترده‌تر افزایش یابد. از این دیدگاه، اعتماد تعمیم‌یافته را می‌توان به عنوان اعتماد کم اما پهن دامنه تعریف نمود. از آنجا که کارکرد دموکراسی نیازمند انسجام اجتماعی فراتر از پیوندهای مبتنی بر روابط خویشاوندی و فAMILIARY است، در سطح ملی این امر پذیرفتنی‌تر است که اعتماد کم و گسترده‌تر برای دموکراسی لزوم بیشتری دارد تا ترکیب معکوس آن (اعتماد زیاد با شعاع کم). اعتماد تعمیم‌یافته شکلی از اعتماد است که دقیقاً برای تعاملات اجتماعی در جوامع پیچیده و دارای تنوع مورد نیاز است. این نوع اعتماد از چندگانگی تعاملات بین شخصی، کنش‌های متقابل مبتنی بر آزادی فردی، استقلال‌طلبی و اعتماد به نفس پایدار ناشی می‌شود (Inglehart, 1997; Stolle and Welzel, 2000).

اعتماد تعمیم‌یافته با توسعه و رشد اقتصادی ارتباط و پیوند دارد. فوکویاما^۲ (۱۹۹۵) چنین استدلال می‌کند که فقدان اعتماد تعمیم‌یافته مانع ایجاد جوامع توسعه‌یافته با مدیریت حرفه‌ای در مقیاس بزرگ می‌شود. کیفر و کاناک^۳ نشان می‌دهند که چگونه اعتماد

۱. Particularized Trust

۲. Fukuyama (1995)

۳. Knack and Keefer (1997)

تعمیم یافته در مقایسه با سایر شاخص های سرمایه اجتماعی، یک پیش بینی کننده مهم برای رشد اقتصادی است. زاک و کاناک^۱ نشان می دهند که با وجود کنترل ابعاد مختلف نهادی که تسهیل کننده سرمایه گذاری و رشد هستند: مانند حفاظت از قوانین مالکیت، اعمال قوانین اجرایی و فقدان فساد و انحراف، اما کماکان اعتماد تعمیم یافته پیشگویی کننده بسیار مهمی در رشد اقتصادی است. اعتماد تعمیم یافته همچنین به ثبات دموکراتیک و دموکراسی وابسته است (Inglehart, 1997).

تنها در سطح فردی، اعتماد تعمیم یافته نقش مهمی را برای مشارکت و همکاری ایفا می کند. اعتمادکنندگان تنها در روابط انتفاعی با سود مکرر شرکت نمی کنند (Hardin, 2001; Yamagishi, 2001)، بلکه آنها به طور کلی از نظر اجتماعی فعال، پویا و بردبار بوده و تمایل بیشتری برای حمایت از قوانین دموکراتیک تر مثل حقوق اقلیت ها و آزادی بیان دارند. چنین افرادی همچنین احتمال بیشتری دارد که برای ایفای وظایف هیئت منصفه در آمریکا به کار گرفته شوند که یک شاخص رفتاری مهم از همکاری اجتماعی است (Uslaner, 2002). شواهد تجربی به طور نسبتاً قطعی نشان می دهند که اعتماد تعمیم یافته برای همکاری، خصوصاً در شرایط یک طرفه و در مبادلات اجتماعی چندگانه اهمیت دارد. همچنین در مبادلات مکرر یا در مبادله با شرکای خاص، اعتماد تعمیم یافته عامل تبعیض آمیز در تعیین نتایج نیست، اگرچه حتی در صورت تبعیض آمیز بودن هم، باز احتمال بیشتری دارد که اعتمادکنندگان شانس مجددی برای اعتماد به مردم بدهند (Rotter, 1980; Wrightsman 1966; Yamagishi, 2001). واضح است که اعتماد تعمیم یافته برای مردم و جوامعی که به آن تعلق دارند، یک مزیت محسوب می شود؛ همانطور که اعتمادکنندگان احتمال بیشتری به آغاز روابط همکاری ای دارند که ممکن است برای آنها و همچنین برای محیط اجتماعی شان مفید باشد و این سودها ناشی از همکاری مشترک است.

مسئله ای که باقی می ماند در مورد علت و تأثیر این پدیده است. اینکه تا چه حد اعتماد تعمیم یافته، نهادهای دموکراتیک و رشد اقتصادی را تسهیل می بخشد؟ آیا این امکان وجود دارد که اعتماد تعمیم یافته دستاورد خاص نهادهای دموکراتیک و یا رشد اقتصادی باشد؟ اکنون برای درک دقیق تر از کارکرد و معنای اعتماد تعمیم یافته و همچنین سرچشمه ها و منابع آن، لازم است این امر را بررسی کنیم که چگونه می توان این نوع اعتماد را از دیگر انواع اعتماد تعمیم یافته در ادبیات میان رشته ای متمایز ساخت؟

۱. Zak & Knack (2001)

۲- مفهوم اعتماد

یکی از دلایلی که تحقیق در زمینه اعتماد هنوز قادر به شناسایی علت و تأثیر آن به طور واضح نیست این است که اختلافات زیادی بین دانشمندان و محققان برای معنا کردن و تعریف دقیق اعتماد وجود دارد. هیچ نظریه واحد پذیرفته شده‌ای از اعتماد وجود ندارد که بتواند یافته‌های تجربی که در بالا ذکر شد را تبیین نماید: (Hardin, 1993; Rotter, 1980; Seligman, 1997; Uslaner, 2002; Yamagishi and Yamagishi, 1994). در حقیقت، درک و فهم علمی از اعتماد به طور چشمگیری متفاوت است. دیدگاه‌ها، معانی و تعاریف مختلفی که از اعتماد وجود دارد، متعددند. این امر قلیل توجه است که تمام آنچه به عنوان اعتماد تعمیم‌یافته به کار می‌رود، تعمیم‌یافته نیست بلکه آن نوع اعتمادی تبیین شده است که ما برای یک شخص خاص تعمیم می‌دهیم مانند «اعتماد مبتنی بر شناسایی و شناخت»^۱ افراد یا برای نمایندگان گروه خاصی از مردم مانند «اعتماد مبتنی بر هویت»^۲ یا «اعتماد خاص گرایانه»^۳. به طور کلی، اعتماد تعمیم‌یافته می‌تواند از سه نوع اصلی دیگر اعتماد (درون فردی)^۴ که در ادبیات میان‌رشته‌ای بازتاب یافته است، متمایز گردد؛ مانند: «اعتماد استراتژیک یا عقلانی»^۵، «اعتماد مبتنی بر گروه و یا تعلقات گروهی»^۶ (هویت گروهی) و «اعتماد مبتنی بر بنیان‌های اخلاقی»^۷. این مدل‌های اعتماد در رابطه با اینکه اعتماد چیست، چگونه می‌تواند ایجاد شده و چگونه گسترش یابد که خود متضمن بخش وسیعی از مردم گردد، متفاوت است. ما انواع اعتماد را با هدف فهم و درک چگونگی تفاوت یا شباهت اعتماد تعمیم‌یافته به شرح ذیل بررسی کرده و توضیح خواهیم داد.

۱-۲- بررسی اعتماد عقلانی یا استراتژیک

از منظر عقلانی، اعتماد برآوردی از همکاری در آینده است (Williamson, 1993) و این اعتماد زمانی محقق می‌شود که میزان دستاوردهای مورد انتظار یک فرد در مبادله متقابل نسبت به ضررهای آن بیشتر باشد که تصمیم برای پذیرش چنین ریسکی دلالت بر اعتماد دارد (Coleman, 1990). کلمن مدعی است شرایطی که شامل «اعتماد

^۱. Knowledge-Based Trust

^۲. Identity-based Trust

^۳. Particularized Trust

^۴. Interpersonal Trust

^۵. Strategic or Rational Trust

^۶. Identity or Group-Based Trust

^۷. Moral Accounts of Trust

حساب‌گرانه^۱ است زیرشاخه‌ای از اعتماد مبتنی بر چنین ریسکی است. جان دان^۲ این نوع اعتماد را «مقابل با عدم قطعیت در طول زمان»^۳ نامیده است. تصمیم‌گیری‌های مردم برای اعتماد به دیگران یا همکاری با دیگران بر مبنای این احتمال است که دیگران نیز به طور متقابل اعتماد خواهند کرد. این وضعیت در حقیقت شرایطی است که در آن مخاطره و میزان ریسکی که فرد انجام می‌دهد مبتنی بر نوع عملکرد دیگران است (Coleman, 1990: 91). سایر نویسندگان با استفاده از این رویکرد به این اتفاق نظر رسیدند که هنگامی به کسی اعتماد می‌کنیم، فرض می‌کنیم احتمال آنکه اعمال آن فرد مفید بوده و یا حداقل مضر نباشد، برای خطر کردن ما در انجام آن عمل و یا مشارکت در همکاری با آن فرد، به اندازه لازم کفایت می‌کند (Gambetta, 1988). در این بررسی، اعتماد دارای بنیان فردی است و هنگامی به کار گرفته می‌شود که محاسبه سود و زیان به ما اجازه ادامه همکاری و تعامل را بدهد. فرایند محاسبه‌گری می‌تواند شامل بررسی و رجوع یک شخص به نتایج یک معامله تجاری^۴ یا براساس سوابق گذشته عملکرد طرف مقابل باشد. بدیهی است قوانین نهادی، قراردادهای و مقررات از روند اعتماد، حمایت و پشتیبانی می‌کنند. همانطور که گامبتا^۵ اشاره می‌کند، اعتماد ماهیتاً در عدم قطعیت شکل می‌گیرد. او مدعی است برای اینکه امری در حیطه اعتماد قابل تعریف باشد باید امکان خروج، خیانت و عهدشکنی توسط کسانی که اعتماد می‌کنند، وجود داشته باشد (Gambetta, 1988: 218).

در این برآوردهای عقلانی از اعتماد، اعتمادکننده اساساً انتظار دارد ساختار انگیزشی مشابه و در همان سطح اعتمادی را از خود نشان دهد که از دیگران دریافت کرده است. اما ما می‌دانیم که این رویکرد یک نگرش واقعی نیست. به علاوه همیشه اطلاعات کافی قابل دسترسی برای محاسبه دقیق ریسک‌ها وجود ندارد. پس در این روش، وظیفه اصلی دستیابی به مکانیزم‌هایی است که جایگزین ناکافی بودن اطلاعات برای تعامل و اعتماد متقابل باشند. علاوه بر این، «الگوی برآورد عقلانی یا استراتژیک اعتماد»^۶، در تبیین اینکه چرا بعضی از مردم حتی با داشتن اطلاعات کم یا فقدان اطلاعات درباره دیگران، به آنان اعتماد می‌کنند با شکست مواجه است. در حقیقت این محاسبه‌گری‌ها نمی‌تواند به سادگی توضیح دهد که چرا افرادی خاص، اعتماد بیشتری را در همکاری متقابل با دیگران

^۱. Calculative Trust

^۲. John Dunn, 1988: 73

^۳. Coping with Uncertainty Over Time

^۴. Business Transaction

^۵. Gambetta

^۶. Rational or Strategic Accounts of Trust

برمی‌گزینند، در حالی که برخی دیگر از آن اجتناب می‌کنند. به نسخه‌ای از برآورد عقلانی یا ابزاری از اعتماد باز می‌گردم که به نظر برای مفهوم اعتماد تعمیم‌یافته مفیدتر است.

راسل هاردین^۱ در چارچوب نظریه محاسبه‌گری عقلانی از اعتماد و قابل اعتماد بودن، دیدگاه برجسته‌تری را تحت عنوان «محاسبه منافع محدود شده اعتماد»^۲ ارائه کرده است (Hardin, 1993, 2002). مطابق این تئوری فرد زمانی اعتماد می‌کند که دلایل کافی برای این باور داشته باشد که در فرایند این نوع از اعتماد، در سود اشخاص دیگر سهم خواهد شد (Hardin, 2002). دلایل برای چنین باور درونی زمانی به وجود می‌آید که فرد مقابل، تعهدات ناشی از منافع اعتماد را در عمل به رسمیت شناخته و به آن پایبند باشد. به عنوان یک نتیجه، اعتماد تغییر می‌کند چون چنین تعهداتی از نظر عمق و میزان تغییر می‌کنند. نظریه منافع محدود شده در روابطی صادق است که قابلیت تکرار دارند، اگرچه در زندگی واقعی چنین مختصاتی دائماً تکرار نمی‌شود. حتی اگر نظریه هاردین یک نظریه درباره اعتماد و اعتماد کردن باشد و نه یک تئوری مربوط به اعتماد تعمیم‌یافته، عناصری در این نظریه معرفت‌شناختی از اعتماد وجود دارند که برای درک مفهوم اعتماد تعمیم‌یافته مفید هستند به ویژه ارزیابی وی از اینکه اعتماد چگونه «آموخته» می‌شود.

برای تبیین ظرفیت‌های متفاوت اعتماد، هاردین معرفت‌شناسی «اعتماد سطح خیابانی»^۳ را ارائه کرد که در آن اعتماد مبتنی بر تجارب شخصی گذشته و توانایی و قدرت تعمیم آن از افراد خاص به دیگران در موقعیت‌های جدید است. از آنجا که در الگوی «محاسبه منافع محدود شده اعتماد»، یک فرد باید چیزهایی را درباره انگیزه‌های دیگری برای تأمین اعتماد بداند، توصیه بر آن است که از تعمیم تجربه دیگران در مواجهه با اشخاص جدید بهره گیرد (Hardin, 2002). این شیوه به اعتمادکننده اجازه خواهد داد تا انگیزه کسی که به او اعتماد می‌کند را شناخته و تعیین کند که آیا در عمل به وی اعتماد نماید یا خیر. این معرفت‌شناسی اعتماد به تئوری «انتظار اعتماد» که توسط جولین روتر^۴ ارائه شد بسیار نزدیک است، روتر خالق «مقیاس انتظار از اعتماد تعمیم‌یافته»^۵ است. وی همچنین استدلال می‌کند که انتظاراتی که یک فرد از دیگران دارد از طریق تجارب با والدین، دوستان و معلمان یا اظهارات شفاهی از منابع و «دیگران مهم»^۶ آموخته است، اما به مرور

^۱. Russell Hardin

^۲. Encapsulated Interest Account of Trust

^۳. Street-Level Epistemology of Trust

^۴. Julian Rotter

^۵. Generalized Trust-Expectancy Scale

^۶. Significant Sources

این تجارب و انتظارات را به شرایط و موقعیت‌های بعدی که در جامعه تجربه می‌کند، تعمیم می‌دهد (Rotter, 1954, 1964, 1980).

در الگوی «محاسبه منفعت محدود شده اعتماد»، دو سناریو برای مواجهه با دیگران وجود دارد که در آن، سطح اعتماد تعیین و تعریف می‌شود. اول، اگر طرف مقابل برای فرد، شناخته شده باشد سطح اعتماد به وسیله تجارب پیشین با آن فرد تعیین می‌شود. این وضعیت ممکن است اعتماد خصوصی یا «اعتماد مبتنی بر آشنایی» نامیده شود. دوم اگر فرد مقابل ناشناس باشد، در این وضعیت فرد اعتمادکننده برای اعتماد کردن و یا اجتناب از آن، از تعمیم دادن تجربه خود با دیگران استفاده می‌کند (Hardin, 2002). تجارب نوین از قابل اعتماد بودن دیگری، چه خوب باشد و چه بد، منجر به تجدید نظر در سطح کلی اعتماد می‌شود؛ مفهومی که نسبتاً به اعتماد تعمیم‌یافته نزدیک است و در ادامه توصیف می‌گردد. این سطح اعتماد کلی، یا انتظار از قابل اعتماد بودن دیگران، یک عامل تقریباً فراگیر است که انتظارات از دیگران از جمله «دیگران خاص»^۱ را برای اعتماد کردن فرد، تعیین می‌کند.

این یک ارزیابی و محاسبه‌گری بسیار جالب توجهی است از اینکه چگونه ما قابل اعتماد بودن دیگران را در تعاملاتمان ارزیابی می‌کنیم، در حالی که هنوز به طور کامل روشن نیست که «چگونه» تجارب خاص تعامل می‌تواند واقعاً تعمیم داده شود؟ مکانیزم‌های تعمیم چیست؟ چگونه ما می‌توانیم معیارهایی را انتخاب کنیم که آن را به دیگران تعمیم بدهیم؟ مفهوم مطرح شده در ادامه اعتماد تلاش می‌کند که به حل این مشکل کمک کند.

۲-۲- برآوردهای هویت محور یا مبتنی بر تعلقات گروهی از اعتماد

در مقابل دیدگاه‌های استراتژیک اعتماد، مفهوم دیگری از اعتماد وجود دارد که مبین این است که اعتماد اصولاً بر مبنای «هویت» تعیین و طبقه‌بندی می‌شود. اساس این نظریه بر مبنای «تئوری طبقه‌بندی‌های اجتماعی»^۲ که توسط تاجفل و ترنر^۳ ارائه شده است، ترسیم گردیده است. ادعای اصلی این نظریه این است که درک و فهم ما از خودمان و از دیگران بر اساس برخی از طبقه‌بندی‌های اجتماعی استوار است. فکر کردن بر مبنای درجات طبقه‌بندی اجتماعی به ما اجازه می‌دهد پیچیدگی‌های خاص را تقلیل داده تا بتوانیم به دیگران اعتماد کنیم.

^۱. Specific Others

^۲. Social Categorization Theory

^۳. Tajfel and Turner (1974-1979)

ایجاد و بسط اعتماد به دیگران می‌تواند با رویکرد طبقه‌بندی اجتماعی، مفهوم‌سازی و امکان‌پذیر گردد. در تفسیر افراطی از این رویکرد می‌توان تأکید کرد افرادی هستند که به طور کامل با عضویت در یک گروه هویت می‌یابند و نیازها و خواسته‌های سایر اعضا را به عنوان اهداف شخصی خود در نظر می‌گیرند (Lewicki and Bunker 1996). به طور کلی، افراد به کسانی اعتماد می‌کنند که به آنها احساس نزدیکی دارند، کسانی که باور دارند مشابه خودشان هستند و یا با آنهايي که دوست و آشنا هستند (Staub, 1978). این افراد به احتمال زیاد شامل اعضای خانواده، دوستان و سایر کسانی هستند که دارای روابط نزدیک با فرد می‌باشند. با این حال برخی محققان این نظریه را بیشتر بسط داده و سعی در تبیین این موضوع دارند که چگونه چنین اعتمادی ممکن است از اشخاصی که ما آنها را می‌شناسیم فراتر رفته و دایره وسیع‌تری بیابد.

مکانیزم علی و تبیین‌کننده‌ای که در اینجا نقش ایفا می‌کند این است که مردم به کسانی که دارای هویت مشترک و شناخته شده هستند بیشتر اعتماد می‌کنند تا کسانی که فاقد این هویت هستند (Brewer, 1981; Kramer, 1991; Kramer et al., 1996; Messick, 1991; Messick and Kramer, 2001). برای هویت مشترک، معیارهای خاصی در گروه مهم است مانند شباهت رفتاری، نزدیکی جغرافیایی، تکرار تعاملات یا سرنوشت مشترک. این معیارها برای کسانی که در گروه عضویت دارند واجد کارآمدی است. این معیارها می‌توانند به عنوان قاعده‌ای برای تعریف مرزها و محدوده‌های اعتماد بین فردی کم‌خطر به کار گرفته شوند که نیاز به شناخت شخصی و هزینه‌های گفتگوی متقابل با دیگر افراد ندارد. به عنوان نتیجه در انتقال هویت از سطح فردی به سطح گروه اجتماعی، فرد می‌تواند نوعی از «اعتماد غیرشخصی شده»^۱ را تنها با عضویت در گروه به دست آورد (Brewer, 1981). این فرایندشناختی، اینگونه پدید می‌آید که طبقه‌بندی اجتماعی، شباهت درک شده بین افرادی که در یک طبقه اجتماعی عضویت مشترک دارند را تقویت می‌کند و این وضعیت نیز به نوبه خود اجماع و فهم مشترکی که دیگران از هویت و عضویت مشترک دارند را ارتقاء می‌بخشد. در گروه‌های اجتماعی، درک متقابلی از هنجارهای مشترک وجود دارد بخصوص در گروه‌هایی مثل گروه‌های قومی که هزینه‌های ورودی بالا و هزینه‌های اجتماعی کردن زیادی دارند و از آنجا که تحت این شرایط فاصله‌های روانی کاهش می‌یابد جهت‌گیری‌ها بیشتر به سوی دستاوردهای متقابل هدایت می‌شود تا به سوی دستاوردهای فردی. ماریلین بروور^۲ این شکل از اعتماد را

^۱. Depersonalized Trust

^۲. Marilyn Brewer

«قوم‌مداری بر مبنای تعصب گروهی»^۱ می‌نامد که در آن طبقه‌بندی هویت‌های اجتماعی، عمل متقابل و اعتماد در سطح بالا را تسهیل می‌بخشد.

علاوه بر آن، عضویت در گروه، مکانیزم‌های احتمال بروز تنبیهات درباره کسانی که نسبت به تعهدات متقابل و اعتماد ناشی از آن بی‌تفاوت هستند را افزایش می‌دهد. عهدشکنی و عمل ناهنجار افراد تنها به عنوان یک رفتار تخریبی مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد بلکه این نوع اعمال به معنای نقض هنجارهای گروهی محسوب می‌شود. چنین مفهومی از اعتماد به خوبی روشن می‌کند که چگونه اعتماد در روابط نزدیک و بالقوه حتی خارج از اجتماعات کوچک و نسبت به گروه‌های دیگر تعمیق می‌گردد. به هر حال ما نیاز داریم درباره بی‌ثباتی وفاداری‌های گروهی و امور موقتاً برجسته شده گروه و یا اموری که منشأ برانگیختگی است، بیشتر بدانیم، به این دلیل که افراد می‌توانند در گروه‌های متنوع عضویت داشته باشند. علاوه بر این، در برخی موارد هویت یک فرد مانند جنسیت بر دیگر هویت‌ها مثل ملیت، بسته به شرایط ترجیح داده می‌شود. مرزها و دسته‌بندی‌های اجتماعی باید روشن باشد و یا هویت گروهی به گونه‌ای برجستگی یابد که بتواند به عنوان نیروی بسیج‌کننده برای اعتماد درون‌گروهی، عمل کند. تحقیقات بیشتری در تعیین شرایط، برای مرزها یا محدوده‌های گروه مورد نیاز است تا این اثرات بررسی شود که آیا مجاورت فیزیکی، ارتباط چهره به چهره، خویشاوندی مشترک یا چیز دیگری برای ایجاد یک هویت مشترک و در نتیجه ایجاد اعتماد، لازم است؟

استدلال ذکر شده نویسندگان قبلی به فهم هر دو پرسش کمک می‌کند که چگونه اعتماد می‌تواند به طور جمعی و یا نسبت به افرادی که لزوماً آنها را نمی‌شناسیم پدید آید. شناسایی مبتنی بر دسته‌بندی اجتماعی به یک فرد اجازه می‌دهد تا به اعتماد برسد و آن را به دیگر افراد تعمیم دهد. در این شرایط مهم نیست که فرد مورد اعتماد واقعاً قصد تحقق انتظاراتمان را داشته باشد. در حقیقت یک شخص به دلیل عضویت در گروه حتی بدون تحقق انتظارات، مورد اعتماد خواهد بود. در مقابل نظریه هاردین، این نظریه معتقد است که توانایی فرد برای قضاوت از قابل اعتماد بودن دیگران صرفاً به تجارب جدید کفایت نمی‌کند. بنابراین اعتماد به دیگری به انتظارات و برآوردهایی که برای پیش‌بینی درباره اینکه دیگران چگونه رفتاری خواهند کرد، بستگی ندارد، بلکه این نوع از اعتماد نتیجه پیش‌فرض‌های خود فرد است. در مجموع هویت می‌تواند تصمیم‌گیری برای اعتماد به دیگران را تسهیل نماید. این موضوع دلیلی است بر اینکه چگونه اعتماد از یک نفر که فرد

۱. Ethnocentrism in-group Bias

می‌شناسد به آنهایی که وی شخصاً نمی‌شناسد گسترش می‌یابد. با این حال، این نوع از اعتماد به ما اجازه نمی‌دهد تا اعتمادمان را به اشخاصی که هیچ شناختی از آنها نداریم و یا اطلاعات بسیار کمی از آنها داریم، تعمیم دهیم.

۳-۲- اعتماد اخلاقی^۱

گروه دیگری از محققان و اندیشمندان، اعتماد را به عنوان یک پدیده اخلاقی تعریف کرده‌اند. اوسلنر^۲ نیز کسی است که از مفهوم اعتماد تعمیم‌یافته یا اخلاقی استفاده کرده است، حتی اگر استفاده وی از این مفهوم کلی متفاوت‌تر از آن است که در ادامه آمده، اما او اعتماد را به عنوان باور و اعتقاد به غریبه‌ها توصیف می‌کند (Uslaner, 2002). درک او از اعتماد متضمن اعتماد به کسانی است که ما آنها را نمی‌شناسیم و در حقیقت شامل کسانی است که از نظر هویت و فرهنگ متفاوت از ما هستند. از این نظر، اعتماد اخلاقی ارائه شده توسط اوسلنر متفاوت از اعتماد مبتنی بر هویت است. در حالی که اعتماد مبتنی بر هویت بر بنیان‌های هویت و اشتراکات هویتی استوار است، اعتماد اخلاقی بر مبنای فهمی است که مردم از ارزش‌های مشترک دارند.

در مقابل «برآوردهای عقلانی از اعتماد» و همچنین رویکرد «منافع محدود شده فردی هاردین» و با عمق کمتر در مقابل «رویکرد مبتنی بر هویت»، ما کمتر نگران کسی هستیم که به او اعتماد شده است و یا اینکه با رویکرد محاسبات اخلاقی اعتماد آن را مورد بررسی قرار داده‌ایم. ما اعتماد می‌کنیم چون به نیک‌اندیشی دیگران باور داریم (Seligman, 1997: 43). ما به دیگران اعتماد می‌کنیم، اگر آنها را افرادی قابل اعتماد بدانیم. چنین رفتاری را در مقابلشان خواهیم داشت چون معتقدیم دیگران برای ما سودمند هستند (Uslaner, 2002). اعتماد اخلاقی به شدت به نگاه خوش‌بینانه از دنیا مربوط می‌گردد. در حقیقت این نظریه نگرشی کلی است که کنش متقابل ما را با دیگران بدون در نظر گرفتن شرایط حاکم بر متن اجتماعی، اشخاص و نوع رفتار آنها و حتی بدون توجه به تجربیات پیشینی که در ذهنیت ما ته‌نشین شده است، تعیین می‌کند. از آنجا که چنین نگرشی کلی و فراگیر است، اعتماد اخلاقی نیز متفاوت از رویکرد هاردین است که مدعی است اعتماد بر مبنای تجارب پیشین نمی‌باشد. تجارب پیشین موضوعی نیست که درباره غریبه‌ها موضوعیت داشته و ما با آنها سروکار داشته باشیم؛ چراکه نمی‌توانیم درباره قابل اعتماد بودن آنها بر مبنای تجارب قبلی ذهنیت و پیش‌بینی‌هایی داشته باشیم. در حقیقت

^۱. Moral Trust

^۲. Uslaner

اعتمادگران اخلاقی که نوعی عهدشکنی را در زندگی روزمره تجربه می‌کنند، به این نتیجه نمی‌رسند که اعتماد خودشان را نسبت به دیگران تغییر دهند. همانطور که در سناریوی هاردین بیان شده آنها به دیگران فرصت دوباره‌ای خواهند داد؛ بنابراین اعتماد اخلاقی مختصات ثابتی است از یک فرد و یک جامعه.

اگر ما فرض کنیم که مردم دائماً در ارتباط اجتماعی با یکدیگر هستند پس چرا برخی افراد خوش‌بینانه‌تر رفتار می‌کنند و بیشتر به دیگران اعتماد دارند؟ اوسلنر به اهمیت نقش والدین در کسب تجارب جمعی و اهمیتی که این تجارب در شکل‌گیری اعتماد اخلاقی دارند، اشاره می‌کند. حوادث بزرگ مقیاس همانند اموری مثل واقعه واترگیت^۱ و یا تجارب حاصل از جنبش حقوق مدنی به عنوان نمونه‌هایی از اعتماد اخلاقی در نظر گرفته می‌شوند، در حالی که در تجارب روزمره همکاری مردم با یکدیگر چنین زمینه‌هایی وجود ندارد. در هر حال مرز اعتماد و بی‌اعتمادی کجاست؟ حتی اگر برخی وقایع بر اعتماد ما و دیگران اثر بگذارد، چگونه می‌توانیم دقیقاً اعتماد به دیگران را تعمیم بخشیم؟ حتی اگر سازنده‌ترین تجربه در ایجاد اعتماد مربوط به تربیت والدین باشد، فهم اینکه دیگر حوادث زندگی و تجربیات آن چگونه ممکن است بر اعتماد اخلاقی ما تأثیر بگذارد بسیار مهم است.

بررسی ما دربارهٔ برجسته‌ترین توجیحات اعتماد در ادبیات میان‌رشته‌ای در حال حاضر در مفهوم اعتماد تعمیم‌یافته متمرکز شده است. اما هنوز برخی سؤالات متداول‌تر اعتماد که در ارتباط با اعتماد تعمیم‌یافته‌اند، بدون پاسخ مانده است. مدل‌های «استراتژیک» و «هویتی» اعتماد، نمی‌توانند به سادگی توضیح دهند که چگونه اعتماد را از افراد یا گروه‌هایی که می‌شناسیم به کسانی که به خوبی آنها را نمی‌شناسیم، تعمیم دهیم. هیچ یک از دو رویکرد، شعاع وسیع‌تری از اعتماد را که متضمن اعتماد تعمیم‌یافته باشد دربر نمی‌گیرند. رویکرد «اعتماد اخلاقی» نیز همانند دو مدل قبلی وضعیت مشابهی را به معرض نمایش می‌گذارد. با این حال، مکانیزم اینکه چگونه اعتماد به کسانی که به خوبی نمی‌شناسیم پدید می‌آید در این رویکرد نیز کمتر مشخص و روشن است. اعتماد اخلاقی به عنوان ارزش و رویکردی باثبات برای تعامل با دیگران توصیف شده است و ما آن را در اوایل زندگی کسب کرده‌ایم. اما آیا چنین اعتمادی واقعاً مستقل از شرایط و ساختارهای نهادی است که در آن اعتماد بروز یافته و نهادینه می‌شود. همانطور که در زیر خواهیم دید، اعتماد تعمیم‌یافته توسط عوامل اجتماعی که افراد در طول زندگی فردی تجربه

^۱. Watergate

کرده‌اند (که شامل تجارب کودکی آنها نیز می‌شود)، شکل گرفته و تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

۴-۲- اعتماد تعمیم یافته

همانند اعتماد اخلاقی اوسلنر، گرایش‌های تعمیم یافته اعتماد از مرزهای تعامل چهره به چهره فراتر رفته و شامل کسانی می‌گردد که برای اشخاص شناخته شده نیستند. آنها کسانی هستند که آمادگی اعتماد انتزاعی برای اعتماد به دیگران و مشارکت و همکاری با دیگران را دارند. این گرایش‌ها و تمایلات به اعتماد، زمانی تعمیم می‌یابد که همکاری و اعتماد فراتر از مجموعه کسانی می‌رود که برای اشخاص از قبل شناخته شده هستند. اعتماد تعمیم یافته رویکردی است که در آن اعتماد تنها شامل افراد درون گروه نبوده بلکه بعلاوه دربرگیرنده افرادی با موقعیت‌های اجتماعی متمایز نیز می‌گردد که در ذیل بررسی خواهیم کرد.

اعتماد تعمیم یافته از این نظر مهم است که به مفهوم سرمایه اجتماعی که از نظر انتقادی خود دارای ابعاد و جنبه‌های مبهم و مهمی است مربوط می‌گردد (Portes and Landolt, 1996). مطمئناً اگر سرمایه اجتماعی در تمامی انواع اعتماد، ارزیابی و بررسی شود (چه اعتماد قوی به اعضای گروه خودی، چه در بین خویشاوندان و نیز در شبکه‌های اجتماعی)، روشن می‌شود که این گرایش به هم‌نوايي درون‌گروهي و خارج کردن دیگران از محدوده خودی که مولد جداسازی و تفکیک دیگر اعضای جامعه است، روی تاریک سرمایه اجتماعی است. به هر حال گرایش‌های تعمیم یافته از اعتماد با تعریفی که ارائه می‌دهد نمی‌تواند مانع اعتماد به افراد خارج از گروه شود، چراکه در هر دو گروه (گروه خودی و افراد غیرخودی) اعتماد به بخش‌های خاص جمعیت تفکیک نمی‌شوند بلکه شامل کلیه افراد می‌شود. به عبارت دیگر اگر اعتماد تعمیم یافته وجود دارد، باید همه را شامل شود. سؤال مهم برای ادامه مقاله این است که چگونه این شکل از اعتماد ایجاد می‌گردد؟

۳- مکانیزم‌های ایجاد اعتماد تعمیم یافته

از تجزیه و تحلیل رویکردهای اعتماد که قبلاً مورد بحث قرار گرفت اکنون می‌دانیم که اعتماد به کسانی که آنها را می‌شناسیم و دائماً با آنها تعامل داریم و دارای هویت مشترک با آنان هستیم، به مراتب آسان‌تر است. این نوع اعتمادها صورت و انواعی از اعتماد مبتنی بر شناسایی یا اعتماد مبتنی بر هویت مشترک هستند. ما آموختیم که انواع

اعتماد از طریق تجارب مثبت، ارتباط با دیگران، قربت و نزدیکی و یا در نتیجه داشتن هویت مشترک ساخته شده‌اند. سؤال بسیار مهم در اینجا این است که چگونه اعتماد یا بی‌اعتمادی به کسانی که آنها را می‌شناسیم و یا اعتماد به کسانی که آنها را به خوبی نمی‌شناسیم می‌تواند برای رشد اعتماد تعمیم‌یافته مورد استفاده قرار گیرد؟ چگونه می‌توانیم نگاهمان را تعمیم دهیم و نسبت به کسانی که آنها را نمی‌شناسیم و اطلاعات کمتری درباره آنها داریم احساس مثبتی داشته باشیم و همچنین چگونه اعتماد تعمیم‌یافته در جامعه نهادینه می‌شود؟ به عبارت دیگر ما نیازمند مکانیزم‌هایی هستیم که ایجاد و تعمیق اعتماد تعمیم‌یافته را تبیین نماید.

ادبیات در اعتماد تعمیم‌یافته به مفهومی از سرمایه اجتماعی پیوند خورده است که به وضوح به دو سؤال اساسی شامل علل و بنیان‌های اعتماد تقسیم شده است. غالباً می‌توانیم بین مکانیزم‌های اجتماعی و مکانیزم‌های نهادی تمایز قائل شویم. در یک سو محققانی هستند که استدلال می‌کنند تغییرات در مقدار و نوع سرمایه اجتماعی می‌تواند در درجه اول از طریق «مکانیزم‌های اجتماعی» و از طریق تجارب ما در تعاملات اجتماعی با دیگران تبیین شود (Banfield, 1958; Fukuyama, 1995; Putnam, 1993). در این رویکرد، ظرفیت یک جامعه برای ایجاد اعتماد تعمیم‌یافته در بین شهروندان خود، اغلب مرتبط با تجارب بلندمدت تشکلات اجتماعی است که خود در تجارب تاریخی و فرهنگی که در طول قرن‌ها آن را پدید آورده است، ریشه دارد. برآوردهای «جامعه‌محور»^۱ مهم‌ترین مکانیزم برای ایجاد اعتماد تعمیم‌یافته در نظر گرفته می‌شود که در نتیجه تعاملات منظم اجتماعی مثل عضویت در گروه‌ها و انجمن‌های داوطلبانه یا انواع رسمی‌تر تعاملات اجتماعی که در کنش‌های تعاملی متأخرتر مورد توجه است، ریشه دارد. (Rothstein and Kumlin, 2001; Rothstein and Stolle Newton, 1999; Newton and Norris, 2000; Levi 1998). در مقابل این رویکرد جامعه‌محور، «رویکرد نهاد محور»^۲ نظریه سرمایه اجتماعی وجود دارد که معتقد است رشد سرمایه اجتماعی نیازمند آن است که در نهادهای سیاسی و قانونی رسمی نیز این نوع سرمایه اجتماعی تعمیق گردد. با توجه به نظر این گروه از محققان در قلمرو جامعه مدنی، اعتماد تعمیم‌یافته مستقل از سیاست یا دولت نیست. در عوض سیاست‌های دولت و نهادهای سیاسی کانالی را برای سرمایه اجتماعی ایجاد کرده و مقدار و نوع سرمایه اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. هیچ نظریه واحدی از اعتماد تعمیم‌یافته که قدرت تبیینی آن همه‌جانبه و فراگیر

^۱. Society-Central Approach

^۲. Institution. Centered Accounts

باشد، وجود ندارد. تحقیق در زمینه توسعه اعتماد تعمیم یافته تنها در مراحل اولیه می باشد همانطور که در ادامه بررسی این رویکردها اشاره خواهد شد.

۴- اهمیت تعاملات اجتماعی

نظریه سرمایه اجتماعی اشاره به این موضوع دارد که ما برای رشد اعتماد تعمیم یافته، به تجربه های همکاری و مشارکت با دیگران در شبکه های افقی نیاز داریم (Putnam, 1993). با این حال، نیاز داریم که یک قدم پیش تر برویم و از کسانی که تأثیر مهمی در رشد اعتماد ما و چرایی آن دارند بپرسیم که ساختار اساسی و زیرین تعاملی که به اعتماد تعمیم یافته یا عدم وجود آن مربوط می شود، چیست؟ در حقیقت به نظریه جامعی از اعتماد تعمیم یافته نیاز است تا این شرایط را به طور دقیق تری تعیین و مشخص نماید. اندیشیدن به این پاسخ به ما اجازه می دهد تا با مفهوم سازی و تعیین مکانیزم های انسجام یافته آنها درباره ایجاد و تعمیق اعتماد که می تواند برای نظریه اعتماد تعمیم یافته مفید باشد، توجه داشته باشیم.

آیا می توانیم اعتماد تعمیم یافته را به عنوان شکلی از اعتماد از کسانی که شخصاً آنها را می شناسیم به کسانی که دارای هویت گروهی مشابهی هستند به عنوان اعتماد مبتنی بر هویت، بسط و تعمیم دهیم. همانطور که گفته شد اعتماد تعمیم یافته معمولاً در شرایط مواجهه با غریبه ها استفاده می شود پس چگونه با غریبه ها بر مبنای هویت ارتباط برقرار کنیم؟ در ابتدا به نظر می رسد که مفهوم واقعی هویت نمی تواند برای توسعه شمولیت اعتماد به همه افراد بدون تبعیض و یا حداقل بدون نادیده انگاشتن دیگرانی که دارای هویت متمایز هستند، بسط و گسترش یابد. شکل گیری هویت برای اهداف متفاوتی اهمیت دارد، اما ممکن است رابطه اثباتی با اعتماد تعمیم یافته نداشته باشد. اما این امکان وجود دارد که هویت جهانی و یا هویتی که بر ارزش های فراگیر انسانی تأکید می کند بتواند با اعتماد به بیگانگان مرتبط باشد. با این حال، من با بریور^۱ موافق هستم که این امر بعید نیست همان طور که هویت با مرزهای گسترده می تواند بر اعتماد تأثیر مثبت بگذارد.

این امکان وجود دارد که اعتماد تعمیم یافته، نتیجه تجارب مثبت از اعتماد گروهی باشد که مبتنی بر هویت است. این امر چگونه عمل می کند؟ آیا تجارب اعتماد کردن مبتنی بر هویت گروهی به ایجاد سطوح بالاتر اعتماد و ارتقاء انواع مختلف اعتماد که به نظر تعمیم یافته تر هستند، منجر می شود؟ آیا این دو نوع از اعتماد به طور همزمان افزایش می یابد یا کاهش؟ برای دستیابی به سناریوی ممکن، ما باید فهم حاصل از تعمیم تجارب

^۱. Brewer (1981)

پیشین را با مدل اعتماد مبتنی بر هویت ترکیب نماییم. ممکن است که تجارب همکاری درون‌گروهی قوی که منجر به اعتماد درون‌گروهی با نمونه وسیعی از اعضای جامعه شده باشد مستقیماً به دنیای بیرون منتقل شود. در این مورد اعتماد تعمیم‌یافته متضمن جهش از باور قابل اعتماد بودن افراد شناخته شده، به دیگر افراد ناشناس است. به عبارت دیگر تجربه سازنده درباره اعتماد تعمیم‌یافته بیشتر در ارتباط با گروه دارای تنوع است، چنانچه آن نهاد یا گروه خود بخشی از جامعه باشد. مکتب سرمایه اجتماعی این نوع از تعامل اجتماعی را «پل زدن»^۱ می‌نامد که در مقابل نوع متفاوتی از «پیوند اجتماعی»^۲ است که در نوع اخیر، مردم در متن اجتماعی مشابهی با یکدیگر تعامل دارند (Putnam, 2000). فرض بر این است که این نوع پل زدن در روابط اجتماعی به توسعه و تعمیق اعتماد تعمیم‌یافته اجتماعی منجر می‌شود. مکانیزم عمل بدینگونه خواهد بود که مختصات و ویژگی‌های کسانی که برای اجزای جامعه شناخته شده‌اند در یک نگاه کلی به دیگر افراد، گروه‌ها و اجتماعات گسترش و تسری می‌یابد و این مختصات شامل کسانی می‌شود که برای افراد شناخته شده نیستند. برای مثال همکاری تنگاتنگ و اعتماد درون‌گروهی در یک نهاد یا انجمن که دارای مهاجران نسبتاً زیادی هستند ممکن است قابل انتقال به گروه‌هایی باشد که دارای مهاجرانی با هویت‌های متمایز خارج از گروه هستند. گروه‌های هویت‌محور که دارای تجارب همکاری مثبت هستند آسانتر می‌توانند اعتماد را در مقیاس بزرگ‌تر منتقل نمایند. در نتیجه، اعتماد شخصی شده و یا اعتماد مبتنی بر گروه و نیز اعتماد تعمیم‌یافته می‌توانند مکمل یکدیگر باشند، در صورتی که تعاملات اجتماعی منشأ اتصال و پل زدن بین بخش‌های مختلف اجتماعی در متن جامعه باشد. این منطق همچنین نشان می‌دهد که تجارب همکاری تنگاتنگ با افراد همانند تجارب پیشین خود فرد ممکن است اعتماد تعمیم‌یافته را تحت تأثیر قرار ندهد، همچنان که هیچ مکانیزمی وجود ندارد که این تجارب را به محیط اجتماعی بیرونی منتقل سازد.

با وجود مکانیزم تعاملات مبتنی بر اتصال و پل زدن اجتماعی، این احتمال نیز تقویت می‌گردد که نه تنها روابط بین اعضای انجمن‌ها و گروه‌ها به عنوان مجموعه‌ای از تعاملات اجتماعی مهم، قابل تعریف هستند بلکه این مکانیزم‌های تعاملی می‌توانند متضمن توسعه اعتماد تعمیم‌یافته نیز گردند. این احتمال وجود دارد که اعضای انجمن‌ها ممکن است برای فرایند تعمیم‌یابی اعتماد بیش از حد شبیه‌ها باشند، اما انواع دیگری از تعاملات اجتماعی وجود دارد که احتمالاً متمایز از مختصاتی است که ما از آن برخورداریم.

^۱. Bridging

^۲. Bonding

تعاملات اجتماعی با دیگران در محیط کار و نیز در «اجتماعات کوچکی»^۱ که ما در آن عضویت داریم ممکن است منشأ تعاملات اجتماعی مهمی باشند که مولد اعتماد تعمیم یافته هستند. برای مثال تجارب همکاری در یک محله با مجموعه مرکب از جمعیت مهاجرین ممکن است در نهایت منجر به افزایش احتمال تعمیم این تجارب به مهاجران خارج از آن محله شده و در نتیجه مسبب ارتقاء اعتماد تعمیم یافته گردد. مسئله بسیار مهم در اینجا این است که تعاملات اجتماعی از چه شدت و دامنه ای باید برخوردار باشند تا در نهایت به ایجاد اعتماد تعمیم یافته اجتماعی منتهی گردند؟ پوتنام^۲ برای مثال مطرح می سازد که تجارب ناشی از همکاری مثبت مستلزم حداقلی از تعاملات چهره به چهره منظم بوده که این مدعا بر اهمیت نسبی انواع تعاملات حتی ضعیف و اندک تأکید دارد، هر چند ممکن است این نوع تعاملات کم و اندک هم نباشند. اگرچه این امر محتمل به نظر می رسد که حتی اعتماد ضعیف و کم دامنه، نیازمند تعاملات اجتماعی با مختصات مشابه است. این امر کاملاً میسر است که تعمیم اعتماد به محیط خارج از گروه از طریق تعامل و تجاربی که دامنه ای گسترده ندارند حاصل می گردد در حالی که تعامل و تجارب گسترده با دیگران، به اعتماد مبتنی بر شناخت و آشنایی باز می گردد.

در مجموع دو بعد مهم از ساختار تعاملات اجتماعی در ادبیات جامعه شناسی در حوزه اعتماد تعمیم یافته پدیدار شده است. یکی از این ابعاد منعکس کننده این سؤال است که با «چه کسی تعامل صورت گیرد» که این امر مستلزم متمایز ساختن انواع اتصالات (پل زدن) و پیوندهای تعاملی^۳ از یکدیگر است (Putnam, 2000). بُعد دیگر بر قدرت و عمق تعامل تأکید دارد که با تمایز پیوندهای قوی از ارتباطات ضعیف که در نتیجه آنالیز شبکه هاست، مشخص می گردد (Granovetter, 1973). هر دو بعد با مثال در شکل ۱ به طور عینی نشان داده شده است.

شکل ۱: ابعاد تعاملات اجتماعی

ارتباط قوی	ارتباط ضعیف	
ازدواج های درون نژادی دوستی های درون نژادی	تنوع در نهادها تنوع در محلات و مجاورتها	تعاملات مبتنی بر پل زدن و ارتباط (اتصال) (پیش زمینه های مختلف) Bridging
ازدواج با گروه مشابه دوستی ها با گروه مشابه پیوندهای ارتباطی با گروه های کوچک	نهادهای متحد همگن گروه های حرفه ای	پیوند دادن (پیش زمینه های مشترک) Bonding

^۱. Communities

^۲. Putnam, 1993; 2000

^۳. Bonding Bridging

با توجه به رویکرد فعلی ما، برقراری اتصال یا پل زدن و تعاملات اجتماعی کم دامنه باید دارای بالاترین قابلیت برای ایجاد و تعمیق اعتماد تعمیم یافته داشته باشد. این سؤال مطرح می شود که چگونه این گمانه های تئوریک به شکل تجربی نقش ایفا می کنند و در عرصه تجربی عینیت می یابند؟ البته تاکنون با استفاده از وضعیت انجمن های داوطلبانه به عنوان مثالی از تعاملات اجتماعی کم دامنه و ناشی از پل زدن اجتماعی به شواهد زیادی برای تأیید این فرضیه ها دست نیافته ایم. با اینکه تحقیق در فرهنگ مدنی^۱ نشان داده که اعضای انجمن به یکدیگر اعتماد بیشتری دارند، اما این احتمال وجود دارد که انتخاب فردی اشخاص برای حضور در گروه های داوطلبانه، به سطح اعتماد تعمیم یافته آنها بستگی دارد. این مطلب، مسئله ای کلاسیک و درون زاست. کسانی که سطح اعتماد بالاتری دارند راحت تر به عضویت نهادها و انجمن ها در می آیند در حالی که کسانی که فاقد این اعتماد هستند ممکن است به سادگی به این انجمن ها ملحق نشوند. به شکل ایده آل یک فرد ممکن است اعضای یک گروه را به منظور کاستن از سطح آثار منفی موجود در جامعه و گرایش های مدنی که ممکن است بر اعتماد تأثیر بگذارد، در طول زمان مورد ارزیابی قرار دهد. با این حال چنین داده های طولی^۲ به ندرت در دسترس است و برای جمع آوری وقت گیر و پرهزینه است. استراتژی دیگر، مقایسه بین کسانی است که عضویت فعالی در یک گروه دارند با کسانی که ارتباطات کمتری در گروه برقرار می کنند. براساس یک تحقیق که شامل افراد عضو و غیر عضو در انجمن های مختلف سه کشور - آلمان، سوئد و ایالت متحده - بود استول^۳ هر دو گروه را که شامل اعضا و افراد غیر عضو بودند و نیز آنهایی که تنها به انجمن ها ملحق شده بودند و آنهایی که برای مدت طولانی در انجمن شرکت کرده بودند را با هم مقایسه کرد. یافته های تحقیق نشان می دهد در عرصه واقعی، عضویت در گروه بر اعتماد به دیگر اعضای گروه و همچنین افرادی که به گروه تعلق دارند، تأثیر دارد اما نتایج همچنین حاکی از این است که «گرایشات خودانتخابی»^۴ در مقایسه با عضویت در گروه، در ایجاد اعتماد تعمیم یافته و مشارکت مدنی خارج از گروه تأثیر بیشتری دارد. (Stolle, 1998, 2000, 2001). اساساً این امر بدین معناست که در حقیقت کسانی که از سطح اعتماد بالاتری برخوردارند گرایشات خودانتخابی بیشتری برای عضویت و ورود به سازمان های داوطلبانه دارند. به عبارت دیگر الگوی اجتماعی محور از سرمایه اجتماعی، که بر عضویت در نهادهای

^۱. Civic Culture

^۲. Longitudinal Data (مترجم) منظور از داده های طولی، گزارش پژوهش هایی است که در زمان های متفاوت تکرار شده باشد

^۳. Estole

^۴. Self-Selection Effects

داوطلبانه به عنوان مولدان اعتماد تعمیم یافته تأکید شدید دارد، ممکن است تضمینی برای آن نباشد. دیگر محققان نیز به تازگی بر چنین نتایجی تأکید کرده‌اند (Claiborn and Martin 2000; Hooghe and Stolle forthcoming; Uslaner, 2002)

البته تمام انجمن‌ها یکسان نیستند و الگوهای تعاملات آنها متفاوت است (Stolle and Rochon, 1998). برای مثال، انجمن‌های داوطلبانه می‌توانند بر مبنای تراکم ارتباط بین اعضایشان از یکدیگر متمایز گردند. ول‌بک و سل^۱ اهداف بسیار وسیعی از تمایزات را در مقایسه بین اعضای فعال و غیرفعال مورد بررسی قرار دادند. فرض آنها بر این است که اعضای منفعل یا افرادی که حضور صوری در گروه دارند در سطح پایینی از تراکم ارتباطی و بدون ارتباط چهره‌به‌چهره بین اعضا هستند. آنها نتیجه گرفتند در حالی که اعضای انجمن‌های داوطلبانه نسبت به افراد غیرعضو اعتماد بیشتری دارند، اما هیچ تفاوت معناداری بین اعضای فعال و منفعل (غیرفعال) وجود ندارد. این بدین معناست که ضرورتاً ارتباط چهره‌به‌چهره و داشتن دامنه تعاملات قویتر بین اعضا تأثیری در ایجاد اعتماد تعمیم یافته ندارد.

این دیدگاه که انجمن‌ها ممکن است پایگاه مناسبی برای یادگیری اعتماد تعمیم یافته باشند به این دلیل که آنها مردم را از پایگاه‌های اجتماعی متفاوت که عموماً در تضادند به هم پیوند می‌دهند، جای بحث دارد. اگر موضوعات متنوعی برای جامعه‌پذیری ارزش‌های مشارکتی وجود دارد، پس انجمن‌های داوطلبانه ممکن است پایگاه مناسبی برای این امر نباشند، چراکه چنین گروه‌هایی از نظر ماهیت دارای همگنی نسبی هستند نه همگنی مطلق (Mutz and Mondak, 1998; Popielarz, 1999) با این حال، حتی اگر انجمن‌هایی که از نظر هویت‌های متفاوت دارای تنوع عضویت هستند نسبت به آنهایی که تنوع کمتری دارند متمایز شوند، به نظر می‌رسد ارتباط بین تنوع گروه و اعتماد بستگی زیادی به متن فرهنگی — اجتماعی (ملی) آن جامعه دارد نه عوامل اعتمادساز در جوامع غربی (Stolle, 2000). نقش دیگر عوامل در این زمینه نیازمند بررسی فرضیه تنوع است. برای مثال مارشال و استول^۲ به شواهدی که حاکی از اهمیت موضوع ارتباطات اجتماعی و پل زدن در روابط اجتماعی مبتنی بر نقش عامل همسایگی است، دست یافتند. در مجموع، در حالی که فرضیه‌های مبتنی بر «پل زدن» و «تعاملات اجتماعی کم‌دامنه» که ممکن است برای ایجاد اعتماد تعمیم یافته مساعد، مناسب و امیدوارکننده باشند، اما این فرضیات قطعاً نیازمند بررسی‌ها و پژوهش‌های تجربی بیشتری هستند. از این رو، این

^۱. Wollebaek and Selle

^۲. Marschall and Stolle, 2002

فرضیات هنوز به شکل موفقیت‌آمیزی از طریق پژوهش‌های تجربی در سطوح خرد و در روابط انجمنی تأیید نشده‌اند. بنابراین، نقش انجمن‌های داوطلبانه به عنوان «مولدان» اعتماد تعمیم‌یافته هنوز با شواهد تجربی اثبات نشده است. تحقیق انجام شده توسط هوکه^۱ نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم تغییرات ارزشی مبتنی بر تعاملات اجتماعی را در زندگی بزرگسالی فرد بپذیریم. در مقابل، وی استدلال می‌کند تعاملات اجتماعی مقوم الگوهای ارزشی هستند که در محیط‌های اجتماعی، متداول و مرسومند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که ما برای فهم و درک نقش سایر انواع تعاملات اجتماعی و زمینه‌های تعامل نیاز به تحقیقات بیشتری داریم، مانند: تحقیق در زمینه تعاملات اجتماعی غیررسمی خارج از روابط سازمانی، در محیط کار، همسایگی، اتاق‌های چت و... با این حال، گروهی از محققان نشان می‌دهند که اعتماد تعمیم‌یافته واقعاً در متن و ساختار نهادهای سیاسی و حکومتی آموخته می‌شود.

۵- نقش نهادهای حکومتی و سیاسی

بحث در مورد نقش دولت و نهادهای سیاسی درباره اعتماد تعمیم‌یافته حول دو محور اصلی قابل طرح است. یک رویکرد درباره نقش دولت و نهادهای سیاسی به عنوان یک جریان مستقل در تولید اعتماد تعمیم‌یافته است که در مقابل این ادعا قرار دارد که معتقد است اعتماد صرفاً حاصل تعاملات اجتماعی است. رویکرد دیگر بر اختلاف نظر در مورد میزان مفید یا مضر بودن مداخله دولت در عرصه سرمایه اجتماعی تأکید دارد که ما این موضوعات را بررسی خواهیم کرد.

دولت‌ها چقدر دارای تأثیرات مستقل بر سرمایه اجتماعی هستند؟ یکی از متغیرهایی که به وضوح مربوط به نقش دولت در ایجاد اعتماد است، دموکراسی می‌باشد (Almond and Verba, 1968; Inglehart, 1999). حتی عامل قوی‌تر، مربوط به رابطه بین اعتماد تعمیم‌یافته و میزان حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی در یک کشور می‌باشد (Sides, 1999). به طور کلی، «اقتدارگرایی» یا آنچه بوث و بایر^۲ در آنالیزشان از کشورهای منتخب آمریکای مرکزی «اندازه سرکوب»^۳ در یک جامعه می‌نامند تأثیر منفی زیادی بر اعتماد دارد (Booth and Bayer, 1998). دولت‌های سرکوبگر، توسعه مدنی را از دو طریق مختل می‌کنند. اول، آنها فعالیت‌های خودجوش گروه را مسدود و

^۱. Hooghe

^۲. Booth & Bayer Richard

^۳. Repression Level

محدود می‌کنند و دوم، این دولت‌ها اعتماد را تضعیف و فرسوده می‌نمایند (Booth and Bayer, 1998: 43)

مطمئناً رژیم‌های استیلاطلب مانند رژیم‌های مارکسیستی یا پادشاهی نورمن در ایتالیای جنوبی بی‌اعتمادی را بین مردم ترویج کردند. نمونه‌هایی از نفوذ نهادی بر بی‌اعتمادی، پلیس مخفی دولت در GDR^۱ و رفتار خودسرانه نخبگان سیاسی است. در اروپای شرقی که اعتماد فقط محدود به گروه‌های خانوادگی کوچکتر و نیز گروه‌های دوستی و خویشاوندی بود هنوز شرایط برای اعتماد تعمیم‌یافته مهیا نشده است. جای تعجب نیست که سطح اعتماد تعمیم‌یافته در آلمان شرقی به شکل روشن و معناداری کمتر است همان‌طور که زمانی شرق با غرب مورد مقایسه قرار می‌گیرد. تجارب آمریکای مرکزی و اروپای شرقی نمونه‌هایی از تأثیرات منفی حکومت‌ها بر اعتماد می‌باشد که می‌تواند در نهایت منتهی به فرسایش اعتماد تعمیم‌یافته شود. برخی نظریه‌پردازان سرمایه اجتماعی بر این تفکر تأکید می‌کنند که به طور کلی قدرت دولت و ترس ناشی از هر شکلی از مداخلات دولت برای ایجاد و تعمیق سالم اعتماد پذیرفتنی نیست. با این حال در ادامه خواهیم دید که چنین قضیه‌ای صحت ندارد.

واقعیت این است که هنگامی که دموکراسی انتخاب می‌شود، حتی اگر دولت‌ها سطح بالاتری از اعتماد تعمیم‌یافته را ایجاد کنند، هنوز هم تفاوت‌های معناداری بین توانایی دولت‌ها در ایجاد و تحقق این ظرفیت مدنی (اعتماد) وجود دارد. این تفاوت‌ها نیاز به تبیین دارد با این پرسش که ابعاد کارکردی دولت دموکراتیک برای سرمایه اجتماعی چیست؟ دولت‌های رفاه اسکاندیناوی بالاترین سطح اعتماد تعمیم‌یافته را در جهان غرب دارا هستند. دو جنبه می‌تواند در زمینه اهمیت نقش دولت‌های رفاه در ایجاد اعتماد تعمیم‌یافته برجسته شود. اول، نابرابری‌هایی است که در جامعه وجود دارد (Uslaner, 2002). اگر شهروندان با نابرابری‌های زیاد و بی‌ملاحظه‌ای بین خود مواجه نباشند، گسترش اعتماد فراتر از گروه‌های شناخته شده و یا از کسانی که دارای هویت مشترک با آنها هستند میسر خواهد شد و دوم اینکه تفاوت در توزیع درآمد با تفاوت در رژیم‌های رفاه مرتبط است، یعنی تفاوت‌های بین تمایلات جهان‌گرایانه و دولت‌های رفاهی که بر ارتقاء میانگین سطح رفاه تأکید دارند (Esping-Andersen, 1990; Rothstein, 1998) و همچنین دولت‌هایی که بر مالیات و سیاست‌های تأمین اجتماعی مرتبط با آنها تأکید دارند. برای مثال، در کشورهای اسکاندیناوی جایی که سطح کمتری از نابرابری

^۱. German Democratic Republic

درآمد را می‌بینیم - در حالی که دیگر انواع برابری مانند برابری زنان و مردان بسیار توسعه یافته است - سطوح اعتماد به طور قابل توجهی بالاتر از کشورهای است که با نابرابری‌های اقتصادی و جنسیتی مشخص شده‌اند مانند فرانسه و ایالت متحده. همچنین، تغییرات موقتی در سطوح اعتماد به شدت با تغییرات موقتی در برابری درآمد در ایالت متحده همبستگی دارد (Uslaner, 2002)). شهروندانی که شهروندان دیگر را برابر با خود و «یکی از خود» می‌بینند ممکن است اعتقاد و اعتماد به دیگران در آنها تغییر نموده و به افرادی که لزوماً نمی‌شناسند راحت‌تر اعتماد کنند.

جنبه‌های دیگری از دولت رفاه و دیگر نهادهای دولتی وجود دارند که برای ایجاد اعتماد تعمیم‌یافته موضوعیت دارند (Offe, 1999). تفاوت در حکومت و توانایی دولت برای رصد موج‌سواری در مجازات کسانی که فرار مالیاتی دارند و یا هدایت یک بروکراسی نسبتاً منصفانه و بی‌طرف، نباید از طریق روش تجربی و تطبیقی بررسی گردد. با این حال آنها تبیین قلیل‌قبولی برای تفاوت‌های ملی در سطح اعتماد تعمیم‌یافته ارائه می‌دهند. راستین و استول^۱ استدلال کردند که مکانیزم‌های خردی وجود دارد که می‌توانند تبیین‌کننده ماهیت پیوندها در سطح کلان بین دولت‌های رفاه و اعتماد باشد. ادعا این است که دولت‌های رفاهی که از سطح رفاه بالاتری برخوردارند بیشتر در معرض ابتلا به فساد، سوءاستفاده از قدرت، تصمیم‌گیری‌های خودسرانه از خدمتگزاران مدنی و بوروکرات‌ها و مهم‌تر از همه وجود تبعیض سیستماتیک نسبت به دولت‌های رفاه جهانی هستند. حالت ایده‌آل بی‌طرفی در نهادهایی که به دنبال افزایش میانگین رفاه هستند و با نابرابری‌های سیستماتیک احاطه شده‌اند به ندرت مشاهده می‌شود. به نظر، این فرض قابل قبول است که شهروندانی که این فقدان بی‌طرفی را تجربه می‌کنند، نمی‌توانند به نهادهای دولتی که بر علیه آنها تبعیضی اعمال کرده‌اند، اعتماد کنند. علاوه بر این، مشاهدات و تجربیات مقامات سیاسی و دیگر شهروندانی که از منافع خود با استفاده از فساد یا تقلب و همچنین تبعیض علیه دیگران استفاده می‌کنند نه تنها مانع توسعه اعتماد نهادی می‌شوند بلکه اعتماد به دیگر شهروندان را هم از بین می‌برند (Rothstein and Stolle forthcoming). با این حال، این پرسش باقی می‌ماند که چگونه این تجارب در مقیاس بزرگ در بین عموم مردم تعمیم می‌یابد و چگونه تجارب نهادی به دیگران منتقل شده و به امر اجتماعی شده‌ای تبدیل می‌گردد؟ احتمالاً والدین نقش مهمی را در انتقال تجارب نهادی خود به کودکانشان دارند. والدین تجارت خود را از عدالت پلیس، سیستم قضایی

^۱. Rothstein and Stolle

و یا به طور کلی نظام سیاسی به کودکان خود انتقال می‌دهند که به نوبه خود بر چگونگی تفکر کودکان درباره نهادهای سیاسی و سایر افراد تأثیر می‌گذارد.

در مجموع، اعتماد تعمیم‌یافته به ساختارهای نهادی که در جامعه وجود دارد، بستگی ندارد. می‌توانیم دریابیم که در چه جایی این مشوق‌های نهادی برای ایجاد اعتماد تأثیرگذارند به طوری که آنها به این واقعیت که همکاری و اعتماد سودمند است، تأکید دارند. در مناطق و یا کشورهایی که اعتماد تعمیم‌یافته نهادینه نشده است این موضوع ممکن است صحت داشته باشد که هنجارهای نهادی به طور واضح علیه اعتماد جهت‌گیری کرده‌اند. چنین نظام‌هایی ناقل این پیامند که بی‌اعتمادی، مصلحت‌اندیشی و عهدشکنی (فرار از پرداخت مالیات)^۱ بیشتر است. این امکان وجود دارد که اعتماد تعمیم‌یافته و سایر جنبه‌های سرمایه اجتماعی به دولت‌ها برای انجام و عملکرد بهتر کمک نماید؛ با این حال، ساختارهای نهادی منتخب، اعتماد تعمیم‌یافته را تسهیل می‌نمایند. دولت‌های رفاه جهانی، نهادهای بی‌طرف و سازمان سیاسی غیرفاسد مانند پلیس و دادگاه، شاخص‌های نهادی مهمی هستند که به نظر می‌رسد مولد تعمیق اعتماد تعمیم‌یافته‌اند.

نتیجه‌گیری

اعتماد تعمیم‌یافته یک منبع و زیرساخت اجتماعی مهم است. اخیراً در علوم اجتماعی، مفهوم اعتماد تعمیم‌یافته از توجه علمی گسترده‌ای برخوردار شده، چراکه نقش قابل توجهی در زندگی سیاسی و اجتماعی ما ایفا می‌نماید.

ما در این مقاله اعتماد تعمیم‌یافته را از دیگر انواع اعتماد در ادبیات میان رشته‌ای متمایز ساختیم. «اعتماد تعمیم‌یافته» محدود به نتیجه ارزیابی مکرر از مخاطره به کار برده شده در مدل‌ها و برآوردهای انتخاب عقلانی نیست. گرچه به نظر می‌رسد این رویکرد در ایجاد اعتماد در بین دیگران خاص قدرت تبیینی دارد (اعتماد مبتنی بر شناخت و آشنایی). قلمرو اعتماد تعمیم‌یافته را باید از اعتماد مبتنی بر هویت متمایز سازیم، چراکه در رویکرد اعتماد مبتنی بر هویت، اعتماد تنها شامل کسانی می‌گردد که ما آنها را شخصاً می‌شناسیم و یا کسانی که دارای هویت‌های اجتماعی خاصی هستند که به آنها پیوند خورده‌ایم. مسأله‌ای که برای اعتماد تعمیم‌یافته در رویکرد مبتنی بر هویت وجود دارد این است که در این رویکرد غریبه‌ها نمی‌توانند قابل اعتماد باشند چون آنها نمی‌توانند به سادگی در چارچوب هویتی‌ای که فرد به آن تعلق دارد، دسته‌بندی شوند. آنچه منطق اعتماد

۱. Defection Pay Off

تعمیم یافته به آن اشاره دارد این است که غریبه‌ها ممکن است شک را در بیشتر اوقات مفیدتر بدانند (مگر اینکه نشانه‌های جدی برای نفی این شک وجود داشته باشد) یا اینکه از بی‌اعتمادی تعمیم‌یافته سودی نبرند. اعتماد تعمیم‌یافته همچنین به عنوان یک ارزش ثابت آنگونه که اوسلر در مدل اخلاقی آن را مستقل از شرایط توصیف می‌کند نیست، به جای آن اعتماد تعمیم‌یافته گرایشی است که منشأ آن در ساختارهای نهادی‌ای است که این نوع اعتماد در آنها توسعه یافته و نهادینه شده است.

مهم‌ترین مسئله در زمینه پژوهش در خصوص اعتماد تعمیم‌یافته این است که ما اطلاعات کمی درباره اینکه اعتماد تعمیم‌یافته چگونه ایجاد و نهادینه می‌شود، داریم. در این مقاله، دو منبع مهم از اعتماد تعمیم‌یافته را که در ایجاد اعتماد به شیوه‌هایی که محدود و منحصر نیستند از هم متمایز کردیم: «مکانیزم‌های اجتماعی» و «مکانیزم‌های نهادی». ما اشاره کردیم که فرضیه بیشتر نظریه پردازان سرمایه اجتماعی در زمینه کارآمدی نهادهای داوطلبانه در تولید هنجارها و ارزش‌های تعمیم‌یافته مانند اعتماد باید با مصلحت‌اندیشی و دقت نظر بیشتری همراه باشد. شواهد تجربی‌ای که مبین رابطه بین اعتماد و عضویت در سازمان‌های خرد باشد وجود ندارد. در رویکرد «مکانیزم اجتماعی» زمینه‌های امیدوارکننده‌تری وجود دارد مبنی بر اینکه پل زدن و انواع تعاملات ضعیف‌تر می‌توانند در توسعه اعتماد تعمیم‌یافته اهمیت داشته باشد.

در واقع، در ایجاد و ساخت تئوری اعتماد تعمیم‌یافته، ما همچنین باید نگاهی فراتر از سازمان‌ها و تعاملات اجتماعی در تعیین مکانیزم‌هایی که مولد، پرورش‌دهنده و یا مخل ایجاد و توسعه اعتماد تعمیم‌یافته هستند، داشته باشیم. در مطالعات سطح بین‌المللی^۱ آنچه در ایجاد اعتماد تعمیم‌یافته نقش دارد عضویت یا عدم عضویت و نیز مقدار مدت زمان عضویت نیست بلکه تفاوت بین ملت‌ها و مناطق، تعیین‌کننده می‌باشد. دلیل این وضعیت این است که مختصات نهادهای سیاسی و اجتماعی نفوذ قوی‌تری بر ارزش‌ها و نگرش‌های مدنی دارد تا برخی تعاملات اجتماعی که بررسی شد. ما درجه‌ای از میزان اصول بی‌طرفی و عدالت اجرا شده در دولت رفاه و نیز در سایر نهادهای سیاسی مانند پلیس و دادگاه که به عنوان مهم‌ترین منابع نهادی اعتماد تعمیم‌یافته هستند را به عنوان منابع و سرچشمه‌های اعتماد تعمیم‌یافته تعیین و مشخص نمودیم. با این حال، مسئله‌ای که در دیدگاه نهادی وجود دارد این است که همیشه علت و معلول کاملاً مشخص و روشن نشده‌اند. ما درباره این پرسش که آیا نهادها نتیجه‌ای از اعتماد تعمیم‌یافته بوده و یا

^۱. Cross-National

پیش‌شرطی برای اعتماد تعمیم‌یافته و سرمایه اجتماعی هستند، اطلاعات کمی داریم. این وظیفه بر عهده پژوهش‌هایی در خصوص اعتماد تعمیم‌یافته است تا نشان دهد که چگونه اعتماد و نهادها ارتباط علی کاملی دارند. انجام تحقیقات طولی (زمان محور و تکرار شده در فاصله‌های زمانی متفاوت)، طراحی تحقیقات و پژوهش‌های مناسب و همچنین اجرای مکانیزم‌های علی دقیق باید راهنمای تحقیقات بیشتر در این موضوع مهم باشند.

منابع

Alesina, Alberto and Eliana La Ferrara (2000), *Determinants of Trust*, NBER Working Paper Series, Cambridge, MA.

Almond, Gabriel. A and Sidney, Verba (1963), *The Civic Culture: Political Attitudes in Five Western Democracies*, Princeton.

Axelrod, Robert (1984), *The Evolution of Cooperation*, New York.

Banfield, Edward (1958), *The Moral Basis of a Backward Society*, New York.

Booth, James and Patricia, Bayer Richard (1998), *Civil Society and Political Context in Central America. Beyond Tocqueville: Civil Society and Social Capital in Comparative Perspective*, in: *American Behavioral Scientist* 42(1), 33–46.

Braithwaite, Valerie and Margeret Levi (Eds.) (1998), *Trust and Governance*, New York.

Brewer, Marilyn (1981), *Ethnocentrism and Its Role in Interpersonal Trust*, San Francisco.

Burnham Terence, Kevin. McCabe and Vernon L. Smith (2000), *Friend-or-foe intentionality priming in an Extensive Form Trust Game*, in: *Journal of Economic Behavior & Organization* 43(1), 57–73.

Claibourn, Michele. P. and Paul, S. Martin (2000), *Trusting and joining? An Empirical Test of the Reciprocal Nature of Social Capital*, in: *Political Behavior* 22(4), 267–291.

Coleman, James. S (1990), *Foundations of Social Theory*, Cambridge, MA.

Cook, Karen (2001), *Trust in Society*, Thousand Oaks. Crenshaw, Edward (1997). *Democracy and Proto-Modernity: Technoecological Influences on the Growth of Political and Civil Rights*, in: Manus Midlarski (Ed.): *Inequality, Democracy and Economic Development*. Cambridge, 80–109.

Deutsch, Morton (1958), *Trust and Suspicion*, in: Journal of Conflict Resolution 2(4), 265–279.

Dunn, John (1988), *Trust and Political Agency*, in: Diego Gambetta (Ed.): Trust: Making and Breaking Cooperative Relations, New York, 73–93.

Eckstein, Harry (1988), *A Culturalist Theory of Political Change*, in: American Political Science Review 82 (3), 789–804.

Esping-Andersen, Gøsta (1991), *the Three Worlds of Welfare Capitalism*, Princeton.

Fukuyama, Francis (1995), *Trust: the Social Virtues and Creation of Prosperity*, London.

Gambetta, Diego (1988), *Trust: Making and Breaking Cooperative Relations*, New York.

Gautschi, Thomas (2000), *History Effects in Social Dilemma situations*, in: Rationality and Society 12 (2), 131–162.

Granovetter, Mark. S (1973), *The Strength of Weak Ties*, in: American Journal of Sociology 78(6): 1360–1380.

Hardin, Russell (1993), *The Street-Level Epistemology of Trust*, in: Politics and Society 21(4), 505–529.

Hardin, Russell (2001), *Conceptions and Explanations of Trust*, in: Karen Cook (Ed.): Trust in Society, Thousand Oaks, 3–39.

Hardin, Russell (2002), *Trust and Trustworthiness*. New York: The Russell Sage Foundation Series on Trust.

Hooghe, Marc (2002), *Is Reciprocity Sufficient?* Trust and Reciprocity as Forms of Social capital, paper presented at the American Political Science Association Conference in Boston, September.

Hooghe, Marc (forthcoming). Value *Congruence within Associations: Ethnocentrism in Belgian Organizations*, in: Marc Hooghe/ Dietlind Stolle (Eds.): Generating Social Capital, New York.

Hooghe, Marc and Dietlind, Stolle (forthcoming) (Eds.), *Generating Social Capital: Civil Society and Institutions in Comparative Perspective*, New York.

Inglehart, Ronald (1997), *Modernization and Postmodernization: Cultural, Economic, and Political Change in 43 Societies*, Princeton.

Inglehart, Ronald (1999), *Trust, Well-being and Democracy*, in: M. E. Warren (Ed.): Democracy and Trust, Cambridge, 88–120.

Knack, Stephen and Philip Keefer (1997), *Does Social Capital Have an Economic Payoff?* A Cross-Country Investigation, in: Quarterly Journal of Economics 112 (4), 1251–1288.

Kramer, Roderick M (1991), *Intergroup Relations and Organizational Dilemmas*: The role of Categorization Processes, in: Research in Organizational Behavior 13, 191-228.

Kramer, Roderick M and Tom R. Tyler (Eds.) (1996), *Trust in Organizations*: Frontiers of Theory and Research, Thousand Oaks.

Kramer, Roderick. M, Marilynn B. Brewer and Benjamin A. Hanna (1996), *Collective Trust and Collective Action*: The Decision to Trust as a Social Decision, in: Roderick M. Kramer and Tom R. Tyler (Eds.): *Trust in Organizations*, Thousand Oaks, 357-384.

Levi, Margaret (1998), *A State of Trust*, in: Valerie Braithwaite and Margaret Levi (Eds.): *Trust and Governance*, New York, 77–101.

Lewicki, Roy. J and Barbara, Benedict Bunker (1996), *Developing and Maintaining Trust in Work Relationships*, in: Roderick Moreland Kramer and Tom. R. Tyler (eds.): *Trust in Organizations: Frontiers of Theory and Research*, Thousand Oaks, 114–139.

Lewis, David. J and Andrew Weigert (1985), *Trust as Social Reality*, in: Social Forces 63(4), 967–985.

Lichbach, Mark Irving (1996), *The Cooperator's Dilemma*, Ann Arbor.

Messick, David M (1991), *On the Evolution of Groupbased Altruism*, in: R. Selten (Ed.): *Games Equilibrium Models*, Frankfurt.

Messick, David. M and Roderick M. Kramer (2001), *Trust as a Form of Shallow Morality*. in: Karen Cook (Ed.): *Trust in Society*, Thousand Oaks, 89–118.

Meyerson, Debra, Karl. E. Weick and Roderick Moreland Kramer (1996), *Swift Trust and Temporary Groups*, in: Roderick Moreland Kramer and Tom. R. Tyler (Eds.): *Trust in Organizations*: Frontiers of Theory and Research, Thousand Oaks, 166–195.

Misztal, Barbara. (1995), *Trust in Modern Societies*, Cambridge.

Monroe, Kristen Renwick (1991), John Donne's People: *Explaining Differences Between Rational Actors and Altruists Through Cognitive Frameworks*, in: Journal of Politics 53(2), 394–433.

Mutz, Diana and Jeff, Mondak (1998), *Contributions of the Workplace Toward a Public Sphere*, paper presented at the Annual Meeting of the Midwest Political Science Association, Chicago.

Newton, Ken (1997), *Social Capital and Democracy*, in: American Behavioral Scientist 40 (5), 575–586.

Newton, Ken (1999), *Social and Political Trust in Esatablished Democracies*, in: Pippa Norris (Ed.): Critical Citizens, Oxford, 169–187.

Newton, Ken and Pippa Norris (2000), *Confidence in Public Institutions*, in: Susan Pharr and Robert Putnam (Eds.): Disaffected Democracies. What's troubling the Trilateral Countries, Princeton, 52–73.

Offe, Claus (1999), *How can we trust our fellow citizens*, in: M. E. Warren (Ed.): Democracy & Trust, Cambridge, 42–87.

Ostrom, Elinor (1990), *Governing the Commons: The Evolution of Institutions for Collective Action*, Cambridge.

Ostrom Elinor and Toh-Kyeong Ahn (2001), *A Social Science Perspective on Social Capital: Social Capital and Collective Action*, paper presented at the European Research Conference on “Social Capital: Interdisciplinary Perspectives,” Exeter, United Kingdom, September 15–20.

Popielarz, Pamela (1999), (In) *voluntary Association: A Multilevel Analysis of Gender Segregation in Voluntary Associations*, in: Gender and Society 13(2), 234–250.

Portes, Alejandro and Patricia Landolt (1996), *The Downside of Social Capital*, in: The American Prospect 26 (3), 18–21.

Putnam, Robert (1993), *Making Democracy Work*, Princeton.

Putnam, Robert (2000), *Bowling Alone*, New York.

Roderick M. Kramer and Tom R. Tyler (Eds.): *Trust in Organizations*, Thousand Oaks, 357–389.

Rothstein, Bo (1998), *Just Institutions Matter: The Moral and Political Logic of the Universal Welfare State*, Cambridge.

Rothstein, Bo and Dietlind, Stolle (2002), *How Political Institutions Create and Destroy Social Capital*, paper prepared for the American Political Science Association Conference in Boston, September.

Rothstein, Bo and Dietlind, Stolle (forthcoming), *Social Capital, Impartiality, and the Welfare State: An Institutional Approach*, in: Marc Hooghe/ Dietlind Stolle (Eds.): Generating Social Capital, New York.

Rothstein, Bo nad Staffan, Kumlin (2001), *Demokrati, socialt kapital och frtroende*, in: Sren. Holmberg/ Lennart Woiball (Eds.) Land du Valsignade: SOM-Rapport. Goteborg.

Rotter, Julian (1954), *Social Learning and Clinical Psychology*, Englewood Cliffs.

Rotter, Julian. B (1967), *A New Scale for the Measurement of Interpersonal Trust*, in: *Journal of Personality* 35 (4), 651–665.

Rotter, Julian. B (1980), *Interpersonal Trust, Trustworthiness and Gullibility*, in: *American Psychologist* 35(1), 1–7.

Seligman, Adam (1997), *The Problem of Trust, Princeton*.

Sides, John (1999), *It Takes Two: The Reciprocal Relationship between Social Capital and Democracy*, paper presented at the Annual Meeting of the American Political Association, Atlanta.

Staub, Erin (1978), *Positive Social Behavior and Morality*, New York.

Stolle, Dietlind (2000), *Communities of Trust: Social Capital and Public Action in Comparative Perspective*, Ph.D. dissertation, Princeton University.

Stolle, Dietlind (2001), *Getting to Trust*, in: Paul Dekker/ Eric Uslaner (Eds.): *Social Capital and Participation in Everyday Life*, New York, 118–133.

Stolle, Dietlind (forthcoming), *Communities, Citizens and Local Government. Generalized in Regional Settings*, in: Sanjeev Prakash/Per Selle (Eds.), *Investigating Social Capital*, New Dehli.

Stolle, Dietlind and Christian, Welzel (2000), *Social Capital, Communitarianism and Human Development*. Paper presented at the American Political Science Association Conference in September.

Stolle, Dietlind and Tom Rochon (1998), *Are All Associations Alike?*, in: Bob Edwards/Michael Foley (Eds.): *Beyond Tocqueville: Civil Society and Social Capital in Comparative Perspective: A Thematic Issue of the American Behavioral Scientist*, Foley, 42(1), 47–65.

Tajfel, Henri (1974), *Social Identity and Intergroup Behavior*, in: *Social Science Information*, 13(2), 65–93.

Tajfel, Henry and John, Turner (1979), *An Integrative Theory of Intergroup Conflict*, in: William G. Austin/Stephen Worchel (Eds.): *The Social Psychology of Intergroup Relations*, Monterey, 33–47.

Tyler, Tom R (2001), *Why Do People Rely upon Others: Social Identity and the Social Aspects of Trust*, in: Karen Cook (Ed.): *Trust in Society*, Thousand Oaks, 285–306.

Uslaner, Eric (2002), *Strategic Trust and Moralistic Trust, The Moral Foundations of Trust, Cambridge*.

Warnick, Jim and Robert Slonin (2002), *The Fragility and Robustness of Trust, paper presented at the Workshop on “Conceptualising Trust: Interdisciplinary Perspectives”*, Nuffield College, May.

Warren, Mark (1999), *Democracy and Trust*, Cambridge.

Williamson, Oliver E. (1993). *Calculativeness, Trust, and Economic Organization*, in: Journal of Law and Economics 36 (1), 453–486.

Williamson, Oliver. E (1993), *Calculativeness, Trust and Economic Organization*, in: Journal of Law and Economics 36 (1), 453-486.

Wollebæk, Dag and Per Selle (forthcoming), *The Importance of Passive Membership for Social Capital Formation*, In: M. Hooghe/ Dietlind Stolle (Eds.): Generating Social Capital, New York.

Worchel, Philip (1979), *Trust and Distrust*, in: William G. Austin, Worchel, Stephen (Eds.): The Social Psychology of Intergroup Relations: Monterey, 174–187.

Wrightsman, Lawrence. S (1966), *Personality and Attitudinal Correlates of Trusting and Trustworthy Behaviors in a Two-Person Game*, in: Journal of Personality and Social Psychology 4(3), 328–332.

Wuthnow, Robert (1997), *the Role of Trust in Civic Renewal*. The National Commission on Civic Renewal, Maryland.

Yamagishi, Toshio and Midori, Yamagishi (1994), *Trust and Commitment in the United States and Japan*, in: Motivation and Emotion 18(2), 129–166.

Yamagishi, Toshio (2001), *Trust as a Form of Social Intelligence*, in: Karen Cook (Ed.): Trust in Society, Thousand Oaks, 121–147.

Zak, Paul J. and Stephen Knack (2001), *Trust and Growth*, in: Economic Journal 111(2), 295–321.